مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

درهم‌تنیدگی روایت و تاریخ در *تاریخ بیهقی*

ازمنظر هایدن وایت

ابوالفضل حُرّی*

چکیده

نسبت میان روایت و تاریخ به‌اعتبارِ نزدیکی دو واژهٔ «هیستوری» و «ستوری»، از دیرباز محل پرسش بوده است: تاریخ تا چه اندازه روایت است و روایت تا چه اندازه می‌تواند تاریخی باشد؟ آیا روایت به‌تمامی از حقیقت عاری است و تاریخ با حقیقت نسبتی مستقیم دارد، چندان‌که اگر تاریخ از حقیقت خالی شود، اعتبار خود را از دست می‌دهد و حقیقت اگر در تاریخ ثبت نشود، دیگر حقیقت نخواهد بود؟ روایت تاریخی چه فرقی با تاریخ روایی دارد؟ اصولاً، روایت داستانی چه تفاوتی با روایت غیرداستانی و/یا تاریخی دارد؟ نسبت میان روایت و تاریخ به بحث داستان و ناداستان مربوط می‌شود. ازاین‌منظر، وضعیت *تاریخ بیهقی* چگونه است؟ ازمنظر وایت، *تاریخ بیهقی* نه گاه‌شمار است و نه وقایع‌نامه، بلکه مشتمل برگزینش‌های معرفت‌شناختی و غایت‌شناختی بیهقی از تاریخ آن‌دورهٔ ایران است که اتفاقاً هم بار ایدئولوژیک دارد و هم بار سیاسی. در واقع، بیهقی امر واقعی را به امر داستانی بدل کرده است. مقالهٔ حاضر دربارهٔ این است که اولاً چگونه *تاریخ بیهقی* محصول گفتمان خاص سیاسی غالب در عصر غزنویان و بازتاب‌دهندهٔ ویژگی‌های آن گفتمان است (چه در پرده چه بر پرده)؛ ثانیاً و ازمنظر وایت، *تاریخ بیهقی* گزارشی تاریخ‌محور است که از رهگذر بازنمایی روایی به روایتی برساخته و داستانی بدل می‌شود. به‌نظر می‌رسد *تاریخ بیهقی* گذار از روایتگری اسطوره‌ای و حماسی به روایتگری تاریخی و گیتیانه است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، روایت، امر واقعی، امر داستانی، *تاریخ بیهقی*.

* استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه اراک horri2004tr@gmail.com

CC BY NC

تاریخ دریافت:۱۴۰۰/۷/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۱۵

فصلنامهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱۲، شمارهٔ ۳ (پیاپی ۲۱)، پاییز ۱۴۰۰، ۶۹-۹۳

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

Narrative interweaved with history in *the History of Beyhaqi*: The Hayden White's Approach

Abolfazl Horri*

Abstract

Due to the closeness of the two words "history" and "story" the debate between narrative and history has long been a multi-faceted issue: to what extent is "history" narrative, and to what extent can narrative be historical? Is narrative utterly devoid of truth, and does history have a direct relation to truth, so much so that if history is emptied of truth, it loses its validity. If the truth is not recorded in history, will it no longer be the truth? What is the difference between historical narrative and narrative history? What is the difference between a narrative and a non-fiction and, or historical narrative? All the discussion between narrative and history is but between fiction and non-fiction. From this perspective, what is the status of Beyhaqi's *History*? From White's point of view, Beyhaqi's *History* is neither a chronology nor a chronicle but contains Beyhaqi's epistemological and teleological selections from the history of this period of Iran, which ironically has both an ideological and a political burden. Beyhaqi has turned "the real" into "the fiction". This article shows firstly how *the History of Beyhaqi*, as the product of a particular political discourse, has been prevailed in the Ghaznavid era, and secondly how it reflects the characteristics of this discourse, both on and off the screen. *The History of Beyhaqi* is a transition from a mythical and epic narrative to a historical and worldly narrative.

Keywords: History, Narrative, the real, the fiction, *History of Beyhaqi.*

* Associate Professor in English Language and Literature, Arak University, *horri2004tr@gmail.com*

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

مقدمه

نیک پیداست نسبت میان روایت و تاریخ، به‌اعتبار نزدیکی دو واژهٔ «هیستوری» و «استوری»، از دیرباز محل پرسش بوده است: تاریخ تا چه اندازه روایت است و روایت تا چه اندازه می‌تواند تاریخی باشد؟ آیا روایت به‌تمامی از حقیقت عاری است و تاریخ با حقیقت نسبتی مستقیم دارد، چندان‌که اگر تاریخ از حقیقت خالی شود، اعتبار خود را از دست می‌دهد و حقیقت اگر در تاریخ ثبت نشود، دیگر حقیقت نخواهد بود؟ یا اصلاً روایت تاریخی چه فرقی با تاریخ روایی دارد؟ اصلاً روایت داستانی چه تفاوتی با روایت غیرداستانی و/یا تاریخی دارد؟ همهٔ نسبت میان روایت و تاریخ، به بحث داستان و ناداستان[1] مربوط می‌شود که بدان بازخواهیم آمد. در *تاریخ بیهقی* هم با بازنمایی یا محاکات رخدادها و هم با نقالی و روایتگری رخدادها با وساطت تاریخ‌نگار سروکار داریم. در *تاریخ بیهقی*، نقالی و محاکات از هم متمایز نیستند و به‌طرزی مرتبط در دو سوی یک پیوستار، هم‌بستهٔ یکدیگرند و بیهقی در بازنمایی روایی گفتمان تاریخ‌مدار خود از این دو شیوه بهره برده است؛ یعنی نقالی و محاکات و وجوه مختلف آن، که بر پیوستاری از محاکاتی‌ترین شیوه، که همان سخن و اندیشهٔ مستقیم است، تا نقالانه‌ترین شیوه جریان دارد، که همان سخن و اندیشهٔ غیرمستقیم است. بااین‌حال، از منظر وایت، *تاریخ بیهقی* نه گاه‌شمار است و نه وقایع‌نامه، بلکه مشتمل بر گزینش‌های معرفت‌شناختی و غایت‌شناختی بیهقی از تاریخ آن‌دورهٔ ایران است که اتفاقاً هم بار ایدئولوژیک دارد و هم بار سیاسی. در واقع، بیهقی امر واقعی را به امر داستانی بدل کرده است. در این مقاله، ابتدا به نسبت میان تاریخ و روایت از منظر هایدن وایت پرداخته خواهد شد تا نشان داده شود که چگونه *تاریخ بیهقی* تاریخی روایت‌مدار است. سپس، به بحث روایت و ویژگی‌های روایی در *تاریخ بیهقی* از منظر وایت اشاره می‌شود که در برخی وجوه، با رویکرد روایت‌شناسان متعارف مرز مشترک دارد.

پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ وجوه مختلف *تاریخ بیهقی* مقاله‌ها و منابع فراوانی موجود است. برخی به وجوه روایت‌شناختی اثر اشاره کرده‌اند و مؤلفه‌های زمان و مکان، شخصیت، روایت معتمد و نامعتمد، سطوح روایت و جز اینها را بررسی کرده‌اند. برای نمونه، حری (۱۳۸۹) فراکارکردهای هلیدی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

را در داستان «بَردارکردن حسنک»، راغب (۱۳۹۴) روایت‌شناسی تاریخ‌نگارانه را در *تاریخ بیهقی*، و عبداللهیان (۱۳۷۵) جنبه‌های ادبی *تاریخ بیهقی* را بررسی کرده‌اند.

برخی منابع از وجوه غیرروایی *تاریخ بیهقی* سخن گفته‌اند. از میان پژوهشگران غیرایرانی، والدمن (۱۹۸۰) در تک‌نگاری خود، دوره و زمانهٔ بیهقی را در عصر غزنویان بررسی کرده است. میثمی (۱۹۹۳) نیز *شاهنامه* و *تاریخ بیهقی* را به‌مثابهٔ دو الگوی تاریخ‌نگاری ایران باستان و ایران اسلامی بررسی تطبیقی کرده و به این نتیجه رسیده است که درنهایت آنچه سنت تاریخ‌نگاری ایرانی سال‌های سپسین را رقم می‌زند، سنت تاریخ‌نگاری ایران اسلامی است و نه ایران باستان که به‌مثابهٔ «منبعی از استعارات ستایش‌برانگیز و حکایات تمثیلی برای تأدیب و پرورش ملوک و شاهزادگان بدل می‌شود و هنگامی که درنهایت به سنت ادب فارسی پیوند می‌خورد، به ادبیات و نه تاریخ بدل می‌گردد» (میثمی، ۱۹۹۳: ۲۷۲، با اندکی تغییر).

امیرسلیمانی (۱۹۹۹) نقش کنایه و نیرنگ را در سه قطعه از *تاریخ بیهقی* بررسی کرده و نتیجه گرفته است که:

> بیهقی در پرداختن به زندگی اسلاف و معاصران خود، حقیقت و نیرنگ‌های زندگی و شخصیت‌های تاریخی و زندگی خود را به‌طرزی کنایه‌آمیز به‌نمایش درمی‌آورد و ترسیم می‌کند. آنجا که خواننده به‌همراه نویسنده/راوی به عبث‌بودن تلاش‌های آدمی در مواجههٔ با مرگ روبه‌رو می‌شود، کنایه رخ نشان می‌دهد (امیرسلیمانی، ۱۹۹۹: ۲۵۹)

به‌باور امیرسلیمانی، بیهقی از زندگی و تاریخ دیگران و از زندگی خود، از یادآوری امیدهای ازدست‌رفته، کارهای انجام‌نشده و غم‌ها و شادی‌های به‌سرآمده نکات اخلاقی زیادی به ما می‌آموزد. بزرگ‌ترین حقیقت یا کنایه در کل *تاریخ بیهقی* این است که همهٔ آنچه از آدمی بر جای می‌ماند، جز نام نیک نخواهد بود (همان، با اندکی تغییر).

چارلز ملویل (۲۰۱۲) نیز در بخشی از کتاب *تاریخ‌نگاری فارسی* به برخی وجوه ادبی و تاریخی این کتاب اشاره کرده است. ملویل *تاریخ بیهقی* را اثری نامتعارف در سنت اسلامی و فارسی تاریخ‌نگاری می‌داند؛ «نه‌فقط به‌دلیل اینکه آکنده از جزئیات و مدارک ریزودرشت فراوان است، بلکه به‌دلیل اینکه خصایص ادبی هم دارد» (ملویل، ۲۰۱۲: ۱۲۹). ملویل ردپای مشهود نویسنده را نیز در این اثر پُررنگ می‌بیند، تا آن‌حد که آن را «نه تاریخ بلکه یادکردهای شخص بیهقی» می‌داند (همان). ملویل معتقد است بیهقی به تاریخ نگاه دایره‌وار دارد که

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

نه‌فقط دوره‌ها و عصرها در آن تکرار می‌شود، بلکه رخدادها نیز به‌صورت موازی به وقوع می‌پیوندند. ملویل همچنین بیهقی را تاریخ‌نگاری مدرن دست‌کم در معنای علم دقیق تعیین حقیقت دربارهٔ حوادث در سدهٔ نوزدهم میلادی می‌داند (ملویل، ۲۰۱۲: ۱۳۰). وانگهی، ملویل بیهقی را استاد استفاده از حکایات و تمثیلات برای تکمیل‌کردن گزارش‌های تاریخی خود می‌داند که عمدتاً برگرفته از حوادث عصر سامانیان و غزنویان است و کمتر از حوادث دوره‌های دیگر به‌مثابهٔ شاهد و گواه استفاده کرده است (ملویل، ۲۰۱۲: ۱۳۰-۱۳۱). ملویل جمع‌بندی می‌کند که بیهقی چشم‌انداز تاریخی فراموش‌ناشدنی‌ای را پیش چشمان خواننده ترسیم می‌کند و در این چشم‌انداز آمیزه‌ای از مورخ و هنرمند را، که واجد فلسفهٔ اومانیستی است، به‌نمایش می‌گذارد؛ بااین‌حال، چنین نیست که بتوان این سه وجه بیهقی را در گزارش‌هایی که به‌دست می‌دهد از هم جدا دانست. این سه وجه بیهقی به‌طرزی جدایی‌ناپذیر در هم تنیده شده است (ملویل، ۲۰۱۲: ۱۳۵، با تغییرات).

میلانی (۱۳۷۲) دربارهٔ نسبت حقیقت با تاریخ در *تاریخ بیهقی* سخن گفته است. میلانی (۱۳۷۸) بعدها همین مطلب را در کتاب خود تکرار کرده است. میلانی (۱۳۷۲) ابتدا گزارش فردوسی از تاریخ باستانی ایران را با گزارش بیهقی از بخشی از زمانهٔ غزنویان مقایسه و به برخی وجوه شباهت و تفاوت میان دو اثر اشاره می‌کند. آن‌گاه، از برخی نکات ناگفته و مغفول نیز در *تاریخ بیهقی* سخن می‌گوید، ازجمله از تصویر کم‌رنگی که بیهقی از زنان ترسیم کرده و آنها را به چند تصویر کلیشه‌ای فروکاسته است، یا تصویری کلی که از مادر عبدالله زبیر ارائه می‌کند که در مرگ فرزند «جزعی نکرد چنان‌که زنان کنند»، یا اینکه بیهقی به باور میلانی کمتر به آداب‌ورسوم و اعیاد ایرانی توجه نشان داده و بیشتر از مراسم غیرایرانی سخن گفته و کمتر از شاعران نامی ایران شاهدمثال آورده و از فردوسی نیز حتی یک بیت نقل نکرده است (میلانی، ۱۳۷۲: ۷۰۸، با تغییرات). بااین‌حال، بحث تاریخ و حقیقت مرتبط‌ترین بحث با موضوع مقالهٔ حاضر است. میلانی معتقد است: «بیهقی نه گزارشگر حقیقت، بلکه گزارشگر روایت خاصی از حقیقت بود و این روایت به‌اقتضای منافع خصوصی و محدودیت‌های تاریخی زمان او شکل پذیرفته بود» (میلانی، ۱۳۷۲: ۷۱۲). میلانی معتقد است تاروپود حقیقت‌های بیهقی را می‌توان در چهره‌ای که از امیرمسعود ترسیم می‌کند از نزدیک دید:

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

ازسویی، بیهقی او را مردی مستبد تصویر می‌کند که در سیاست بی‌تدبیر و در جنگ بی‌کفایت است؛ ازسوی‌دیگر، او را دین‌داری متظاهر ترسیم می‌کند که پس از می‌خوارگی بسیار، دهان می‌شوید و وضو می‌سازد و به نماز می‌ایستد! (بیهقی، ۱۳۶۸: ۸۹۲). درعین‌حال، میلانی معتقد است بیهقی از ما می‌خواهد حقیقتی را که بازگو می‌کند، یکسره و مطلق در نظر نگیریم و به محدودیت‌های سیاسی عصر و زمانه هم توجه کنیم: «راویانی چون بیهقی روبهانی رند و تیزهوش‌اند که گرفتار شیری درنده‌اند» (میلانی، ۱۳۷۲: ۷۱۳). درمجموع، میلانی *تاریخ بیهقی* را بیشتر تجربه‌ای تاریخی می‌داند تا روایت حقیقت: «نوعی حدیثِ نفس شخصیتی تاریخی است و همهٔ محدودیت‌های ملازم چنین شخصیتی به متن روایت او از حقیقت راه یافته است» (همان، ۷۱۴).

جهاندیده (۱۳۷۹) در تک‌نگاری خود ابعاد زیباشناختی *تاریخ بیهقی* را بررسی کرده است. یاوری (۱۳۸۰) نیز می‌کوشد در پرتو آراء جان سرل دربارهٔ کنش‌های گفتار، که مبنای نظری و چارچوب اندیشگانی والدمن در تألیف کتابش دربارهٔ بیهقی است، تحلیلی و تفسیری خلاقانه از برخی گزارش‌های تاریخی و روایت‌های *تاریخ بیهقی* به‌مثابهٔ روایت‌های میان‌افزوده به‌دست دهد و در این بررسی بیشتر به تقابل حکایت‌های عصر غزنویان با متناظرهای آنها از دورهٔ سامانیان و نیز خلافت هارون‌الرشید و دو پسرش امین و مأمون نظر دارد. یاوری *تاریخ بیهقی* را ازمنظر کنش‌های گفتار، «متنی کنشگر-نمایشگر» می‌داند که در آن تاریخ نه‌فقط روایت می‌شود، بلکه به‌نمایش هم درمی‌آید و بازی هم می‌شود و این هم‌کنشی روایتگری و محاکات، یا همان نقل و نمایش، با آنچه افلاطون می‌گوید هم‌خوانی دارد که به این‌مطلب اشاره خواهد شد. تضاد گفتمان غالب و انتقادی را نیز ممکن است بتوان ازمنظر هم‌کنشی روایتگری و محاکات یا نقل و نمایش هم تبیین کرد.

رضی (۱۳۸۳) نیز داستان‌وارگی را در *تاریخ بیهقی* بررسی کرده و از رهگذر بررسی مؤلفه‌های داستانی، کوشیده است که نشان بدهد چگونه بیهقی حوادث و گزارش‌های تاریخی خود را برای خوانندگان باورپذیر جلوه داده است. حسین‌پناهی (۱۳۹۰) نیز تقابل حقیقت و واقعیت را در *تاریخ بیهقی* براساس تحلیل گفتمان بررسی کرده است که بیشتر تکرار آراء میلانی است. همهٔ بحث ایشان این است که بیهقی در نگارش تاریخ خود متأثر از دو نوع گفتمان غالب

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

و انتقادی بوده و در این دو گفتمان متضاد هم روزگار گذرانده است. براساس گفتمان غالب، بیهقی کوشیده است به نظام سیاسی غزنویان مشروعیت بدهد و آن را حکومتی مشروع جلوه دهد. براساس گفتمان انتقادی، بیهقی کوشیده است درمقابل نگرش‌های مبتنی بر قدرت و مشروعیت، درپی حقیقت‌جویی باشد و به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم و در پرده و بر پرده از گفتمان غالب انتقاد کند. بااین‌حال، هنر بیهقی در همین به‌هم‌تافتن این دو نوع گفتمان درقالب روایتگری هنرمندانه است که حسین‌پناهی بدان نپرداخته است. مقالهٔ راغب (۱۳۹۴)، که بخشی از رسالهٔ دکتری اوست که بعدها درقالب کتاب منتشر شد، به گسست‌های زمانی در اعتبار راوی در *تاریخ بیهقی* می‌پردازد و ضمن جدول‌بندی حوادث تاریخی، که کاری نیکوست، نکتهٔ چندان تازه‌ای مطرح نمی‌کند. این مقاله‌ها و کتاب‌ها جملگی وجوه مختلف *تاریخ بیهقی* را از مناظر مختلف بررسی کرده‌اند، اما تاکنون مقاله‌ای نسبت میان روایت و تاریخ را از منظر آراء هایدن وایت در *تاریخ بیهقی* بررسی نکرده است.

بحث و نظر

نسبت میان تاریخ و روایت

هایدن وایت (۱۹۱۲-۲۰۱۸) مورخ نام‌بردار آمریکایی در دو کتاب *محتوای فرم: گفتمان روایی و بازنمایی تاریخی* (۱۹۸۷) و *فراتاریخ* (۱۹۷۳) از وجوه مختلف نسبت میان تاریخ و روایت سخن گفته است. مبنای نظری و چارچوب اندیشگانی این مقاله ابتدا براساس کتاب *محتوای شکل* و سپس، براساس کتاب *فراتاریخ* خواهد بود. وایت (۱۹۸۷) در ابتدا توضیح می‌دهد که چرا عنوان *محتوای فرم* را برای کتاب خود برگزیده است؛ به‌تعبیر او، فصل‌های کتاب به‌نحوی با رابطهٔ میان گفتمان روایی و بازنمایی تاریخی سروکار دارند (وایت، ۱۹۸۷: ۹). از دید نظریهٔ تاریخی، روایت صرفاً گفتمانی خنثی نیست که برای بازنمایی رخدادهای واقعی به‌کار رود، آن‌گونه که انگار آن رخدادها در فرآیندی تکمیلی حادث شده‌اند، بلکه مشتمل بر گزینش‌های غایت‌شناختی و هستی‌شناختی، همراه با تبعات ایدئولوژیک خاص و حتی، به‌طرزی ویژه، تبعات سیاسی است.

بسیاری از مورخان مدرن بر این‌باورند که گفتمان تاریخی، به دور از رسانه‌ای خنثی برای بازنمایی رخدادها و فرآیندهای تاریخی، ساخت‌مایهٔ اولیهٔ نگرش اسطوره‌ای به واقعیت،

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

محتوایی مفهومی یا شبه‌مفهومی است که چون برای بازنمایی رخدادهای واقعی به‌کار رود، انسجامی توهمی به آن رخدادها می‌دهد و آنها را آکنده از انواع معناها می‌کند که بیشتر خصیصهٔ اندیشهٔ رؤیامحورند تا بیداری‌محور (وایت، ۱۹۸۷: ۹). به‌اعتقاد وایت، هم نظریه‌پردازان روایت و هم مورخان، زندگی واقعی را فاقد آن انسجام صوری و پیوستگی معنایی می‌دانند که از روایت برساخته انتظار می‌رود. وایت می‌نویسد:

> از زمان هرودوت، تاریخ‌نگاری سنتی قویاً مدافع این دیدگاه بوده که خود تاریخ مجموعه‌ای از داستان‌های زیستهٔ فردی و جمعی است و وظیفهٔ مورخ کشف این داستان‌ها و بازگویی آنها درقالب روایت است و تناظر میان قصه‌های گفته‌شده و قصه‌های زیستهٔ افراد واقعی در زمان‌های گذشته، با حقیقت‌سنجی این قصه‌ها مغایرت دارد (همان).

بااین‌وصف، وجه ادبی روایت تاریخی نیز جز تزئین رخدادها با آرایه‌های زبانی و بلاغی نخواهد بود تا به چشم خواننده جذاب و خواندنی جلوه کند و بداعت شاعرانه، که فرض می‌شود مختص نویسندهٔ روایت‌های داستانی باشد، نقشی دراین‌میان ندارد (وایت، ۱۹۸۷: ۱۰). براین‌اساس، اگر فرض بر این است که نویسندگان روایت داستانی به مؤلفه‌ها و عناصر داستانی ازقبیل فضا و زمان، مضمون، پی‌رنگ، شخصیت و جز اینها بها می‌دهند، مورخان کاری ندارند جز کاربست آرایه‌های بلاغی و زبانی و جلوه‌های شاعرانه برای جلب‌نظر خوانندگان و حفظ علاقهٔ آنها به شنیدن داستان واقعی‌ای که قصد گفتنش را دارند (وایت، ۱۹۸۷: ۱۰). بااین‌حال، در مباحث جدید گفتمان روایی، مرز میان داستان و واقعیت کم‌رنگ و شاید محو می‌شود؛ چون روایت، چه داستانی چه واقعی، در نظامی نشانه‌شناختی قرار می‌گیرد که نوعی نظام تولید معنای گفتمانی است که افراد می‌توانند در آن رابطه‌ای خیالی و بس متمایز با موقعیت‌های واقعی وجود خود پیدا کنند؛ یعنی رابطه‌ای غیرواقعی اما معنادار با تشکل‌های اجتماعی پیدا کنند که در آن روزگار می‌گذرانند و به سرنوشت خود در مقام سوژهٔ اجتماعی پی می‌برند (وایت، ۱۹۸۷: ۱۰، با تغییرات).

بحث اولی که وایت مطرح می‌کند، به تفاوت رخدادهای واقعی و خیالی/داستانی مربوط می‌شود. رخدادهای واقعی عینیت دارند، اما رخدادهای داستانی ذهنیت‌محورند. رخدادهای واقعی خودگویا هستند و راوی‌شان سوم‌شخص است. در روایت‌های ذهنیت‌محور، راوی اول‌شخص است و جز اینها. وایت می‌نویسد: «تاریخ‌نگاری بستری مناسب برای پرداختن به

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

روایتگری و روایتمندی‌هاست؛ چون در همین بستر است که میل ما به امر خیالی و ممکن در تقابل با امر واقعی قرار می‌گیرد» (وایت، ۱۹۸۷: ۳). صرف اینکه گزارش تاریخی با رخدادهای واقعی سروکار پیدا کند، کفایت نمی‌کند و صرف اینکه گزارش تاریخی رخدادها را به‌صورت گاه‌شمارانه، چنان‌که در واقعیت رخ داده‌اند، مرتب کند، باز هم کفایت نمی‌کند. رخدادها نه‌فقط باید در بطن چارچوب گاه‌شمارانهٔ اصلی خود ثبت‌وضبط شوند، باید به روایت هم درآیند؛ یعنی واجد ساختاری باشند و نظم و نسقی در معنا داشته باشند که در حالت توالی صرف ندارند (وایت، ۱۹۸۷: ۵، با اندک تغییر).

در ادامه، وایت به تفاوت سال‌شماری و وقایع‌نگاری اشاره می‌کند: سال‌شماری فقط فهرست‌کردن حوادث و رخدادهاست، بدون‌آنکه میان این حوادث ارتباطی منسجم برقرار باشد. برخلاف این، وقایع‌نگاری میل به گفتن داستان دارد و روایتمندی در آن پُررنگ است، اما بستار روایی ندارد؛ یعنی نشان نمی‌دهد چگونه به پایان می‌آید. وقایع‌نگاری آغاز دارد، اما در میانه و بدون بستار روایی به پایان می‌آید و رخدادها را بی‌سرانجام و بی‌پایان رها می‌کند. سال‌شمار حادثهٔ تاریخی را، چنان‌که هست، فهرست می‌کند؛ وقایع‌نگاری حادثه را چنان‌که بر انسان پدیدار می‌شود ترسیم می‌کند. وایت (۱۹۸۷: ۲۰) تلاش می‌کند گزارش روایی رخدادهای واقعی را تبیین کند؛ رخدادهایی که محتوای مناسب گفتمان تاریخی را شکل می‌دهد. این رخدادها واقعی‌اند، نه به‌سبب اینکه رخ داده‌اند، بلکه به‌سبب اینکه اولاً به یاد آورده می‌شوند و ثانیاً قادرند در نظم واجد توالی گاه‌شمارانه جایی برای خود دست‌وپا کنند. بااین‌حال، برای آنکه گزارش این رخدادها تاریخی تلقی شود، فقط کافی نیست که در سیر اصلی وقوع خود مرتب شوند، بلکه ممکن است با سامانی دیگر هم گزارش شوند که سامان روایی نام دارد. این سامان سبب می‌شود که بتوان اصالت و واقعی‌بودن رخدادها را به پرسش کشید. ازاین‌حیث، اصالت روایت تاریخی، اصالت خود واقعیت است. گزارش تاریخی به این واقعیت شکل می‌دهد و به‌واسطهٔ آن از رهگذر تحمیل انسجام صوری خاص داستان‌ها، آن را خواستنی و دلپسند می‌کند. ازاین‌رو، تاریخ به مقوله‌ای تعلق دارد که می‌توان آن را «گفتمان امر واقع» دربرابر «گفتمان امر خیالی» یا «گفتمان امر خواستنی» نامید. به‌نظر می‌رسد اشارهٔ وایت به این واژگان با مباحث لاکان دربارهٔ امر واقع، امر خیالی و امر نمادین نیز بی‌ارتباط

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

نباشد که محل بحث این مقاله نیست. بااین‌حال، گفتمان تاریخی امر واقع را خواستنی می‌کند؛ یعنی امر واقع را به اُبژهٔ میل بدل می‌کند و این‌کار را با تحمیل انسجام صوری داستان‌ها بر رخدادهایی انجام می‌دهد که به‌صورت واقعی بازنمایی می‌شوند (وایت، ۱۹۸۷: ۲۱). وایت معتقد است روایت تاریخی، برخلاف وقایع‌نگاری، جهانی را به ما عرضه می‌دارد که به «پایان آمده»، اما لاینحل باقی مانده است. در این جهان، واقعیت ماسک معنا را بر چهره می‌زند که تمامیت و تکامل آن را فقط می‌توانیم تصورکنیم، اما هرگز نمی‌توانیم آن را تجربه کنیم. مادام که داستان‌های تاریخی می‌توانند کامل شوند و واجد بستار روایی شوند و دارای پی‌رنگ گردند، واقعیت را با امر آرمانی مزیّن می‌کنند. همهٔ بحث وایت این است که گزارش تاریخی همان صبغهٔ گزارش داستانی را دارد؛ یعنی واجد مشخصات روایت داستانی است. درواقع، گزارش تاریخی بازنمایی رخدادهای واقعی است که این رخدادها را درقالب داستانی ببینیم که انسجام، یک‌دستی، تمامیت و بستار دارند. دیگر اینکه رخدادهای تاریخی که قالب داستانی دارند، برخاسته از رؤیاها و آرزوها و امیال ماست.

در اینجا، وایت چند پرسش مطرح می‌کند: آیا جهان به‌واقع خود را درقالب داستانی خوش‌ساخت می‌نمایاند که آغاز، میانه، پایان و انسجام دارد؟ آیا جهان قالب گاه‌شمارها و وقایع‌نامه‌ها را دارد که نه آغازی دارند و نه میانی و نه پایانی و صرفاً توالی رخدادها را نشان می‌دهند؟ آیا جهان اجتماعی درقالب روایت به دیدهٔ ما می‌آید که فراتر از درک ما سخن می‌گوید؟ آیا داستان این جهان می‌تواند درقالب داستان، خود، سخن بگوید و خود را نمایش دهد؟ درمجموع، اگر فقط قرار بر بازنمایی صرف واقعیت باشد، گاه‌شمارها و وقایع‌نامه‌ها بهتر می‌توانند پارادایم‌هایی برای درک واقعیت در اختیار ما بگذارند، حال‌آنکه چنین نیست. همهٔ بحث وایت این است که تاریخ امری داستانی است که سامان و ویژگی‌های خاص روایتمندی را دارد.

وایت در کتاب *فراتاریخ* (۱۹۷۳) اثر تاریخی را «ساختاری کلامی درقالب گفتمان منثور روایی» تعریف می‌کند. براین‌اساس، تاریخ‌ها (و نیز فلسفه‌های تاریخ) مرکب‌اند از میزانی معین از «داده‌ها» به‌همراه مفاهیم نظری برای «تبیین» این داده‌ها و ساختاری روایی برای نمایش داده‌ها درقالب شمایلی از مجموعه رخدادهایی که فرض می‌شود در گذشته رخ داده‌اند (وایت،

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

۱۹۷۳: ۹). به‌باور وایت، این تاریخ‌ها محتوایی ژرف‌ساختی دارند که در ذات خود علی‌العموم شاعرانه و به‌ویژه زبان‌شناختی‌اند و حکم پارادایم پذیرفته‌شده‌ای را نیز دارند که تبیینِ به‌غایت تاریخی باید واجد آن باشد. این پارادایم حکم عنصری «فراتاریخی» را در همهٔ آثار تاریخی ایفا می‌کند که ازحیث دامنه از تک‌نگاری‌های گزارش آرشیوی جامع‌تر است (همان). وایت معتقد است هر مورخ در استفاده از مفاهیم نظری برای دست‌یابی به تأثیر تبیینی، از چندین استراتژی/راهکار استفاده می‌کند. وایت از سه راهکار نام می‌برد: تبیین از رهگذر برهان/ادلهٔ صوری، تبیین از رهگذر پیرنگ‌سازی، تبیین از رهگذر دلالت ایدئولوژیک. در بطن هریک از این راهکارها، چهار وجه بیانی ممکن است که مورخ می‌تواند به تأثیر تبیینی خاص دست یابد (وایت، ۱۹۷۳: ۱۰). وجوه بیانی تبیین از رهگذر برهان عبارت‌اند از: فرم‌باوری،[۲] سازگان‌محوری،[۳] سازوکارمحوری[۴] و بافت‌محوری.[۵] وجوه بیانی تبیین از رهگذر پیرنگ‌سازی عبارت‌اند از: کهن‌الگوهای رمانس، تراژدی، کمدی و طنز. وجوه بیانی تبیین از رهگذر دلالت ایدئولوژیک عبارت است از: شگردهای آنارشی‌گرایی،[۶] محافظه‌گرایی،[۷] بنیادگرایی[۸] و آزادی‌گرایی[۹] و وایت آمیزهٔ خاص این وجوه بیانی را «سبک» تاریخ‌نگارانهٔ مورخ خاص یا فیلسوف خاص تاریخ می‌نامد. وایت معتقد است که مورخ در اصل به کنشی شاعرانه دست می‌زند و در بطن این کنش است که حوزهٔ تاریخی را از پیش تصوربندی[۱۰] می‌کند و آن را به پهنه‌ای[۱۱] بدل می‌کند که این پهنه را برای تبیین آنچه به‌واقع رخ داده است به‌کار می‌گیرد (همان). کنش پیش‌تصورسازی به اشکال گوناگون انجام می‌گیرد و انواع آن از رهگذر وجوه زبانی تعیین می‌شود. وایت انواع پیش‌تصورسازی را به‌تبعیت از ارسطو و البته ویکو درقالب چهار زبان شاعرانه به‌کار می‌برد: استعاره، مجاز جزء به کل، مجاز مرسل و کنایه. وایت در مقدمهٔ کتاب *فراتاریخ* به‌تفصیل دربارهٔ این آرایه‌ها بحث می‌کند.

درمجموع، هایدن وایت استدلال می‌کند که تاریخ‌نگاری، «در اصل، عملیات داستان‌پردازی است» و «موقعیت‌های تاریخی، در ذات خود، تراژیک، کمیک یا رمانتیک نیستند»، بلکه «مهارت و تردستی مورخ در تطابق ساختار پیرنگی خاص با مجموعه‌ای از رخدادهای تاریخی است. مورخ تمایل دارد معنایی خاص به این رخدادها بدهد» (وایت، ۱۹۸۷: ۸۵) و آنها را به موقعیت‌هایی تراژیک، کمیک یا رمانتیک بدل کند.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

تاریخ بیهقی ازمنظر وایت

به‌نظر می‌رسد ازمنظر وایت، *تاریخ بیهقی* نه گاه‌شمار است و نه وقایع‌نامه، بلکه گزارش‌هایی تاریخی است از رخدادهایی واقعی که قالب داستان پیدا کرده‌اند و همان ویژگی‌های روایت داستانی را دارند. حال، باید دید این روایت داستانی چگونه شکل گرفته است. از دید وایت، *تاریخ بیهقی* صرفاً گفتمانی خنثی برای بازنمایی رخدادهای واقعی مربوط به غزنویان نیست، آن‌گونه که در عالم خارج برای سلاطین غزنوی ازجمله امیرمسعود رخ داده است، بلکه مشتمل بر گزینش‌های معرفت‌شناختی و غایت‌شناختی بیهقی از تاریخ این خاندان است که دست‌برقضا هم بار ایدئولوژیک دارد و هم بار سیاسی. آنچه بیهقی انجام داده است، به‌باور وایت، به‌داستان‌درآوردن رخدادهای واقعی این بخش از تاریخ ایران است؛ یعنی به امر داستانی بدل‌کردن امر واقعی، آن‌گونه که رخدادهای واقعی معناهای نمادین و آرمانی پیدا کنند. واقع این است که زندگی خاندان غزنوی و در کل هرآنچه در *تاریخ بیهقی* ثبت‌وضبط شده است، انسجام صوری و پیوستگی معنایی‌ای را ندارد که از روایت داستانی انتظار می‌رود. هنر بیهقی است که این انسجام صوری را ازطریق گزینش رخدادها و نقل آنها به‌طرزی جذاب و دلپذیر خلق کرده است، چنان‌که از روایت داستانی خوش‌ساخت انتظار می‌رود. در نگاه سنتی، تاریخ مجموعه‌ای از داستان‌های فردی و جمعیِ زیسته است و وظیفهٔ مورخ، کشف این داستان‌ها و بازگویی آنها درقالب گزارش تاریخی است. مورخ هم کاری جز این ندارد که این گزارش تاریخی را با آرایه‌های زبانی و بلاغی تزئین کند تا به چشم خواننده جذاب و خواندنی جلوه کند. این امر درخصوص *تاریخ بیهقی* هم درست به‌نظر می‌آید، اما استفادهٔ بیهقی از این آرایه‌ها فقط جنبهٔ تزئینی ندارد و در بسیاری از مواقع کارکرد گفتمانی و روایی هم پیدا می‌کند. این آرایه‌ها به بیهقی اجازه می‌دهد آنچه را نمی‌تواند سرراست گزارش کند، درقالب آرایه‌های بلاغی پُرتوان ارائه دهد. به‌کاربردن این آرایه‌ها گاه حکم کتمان حقیقت را پیدا می‌کند؛ چون بیهقی به‌سبب ایدئولوژی غالب زمان و اینکه در آن ایدئولوژی روزگار می‌گذرانده است، چاره‌ای جز آن نداشته است و البته، گاه ازطریق تمثیل‌ها و ابیاتی که گاه‌وبی‌گاه در تاریخش ذکر کرده، در برملاکردن حقیقت کوشیده است. بیهقی فقط گزارش صرف از رخدادها ارائه نکرده، بلکه کوشیده است با دادن انسجام روایی به رخدادها و داستانی‌کردن

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

امور واقع، معناآفرینی و معناپذیری رخدادها را نیز دوچندان کند و ازهمین‌رو است که می‌توان در عمدهٔ این گزارش‌ها، نشانی از مؤلفه‌های روایت داستانی ازقبیل فضا و زمان، مضمون، پیرنگ، شخصیت و جز اینها پیدا کرد. ازاین‌حیث، سزاست اگر گزارش‌های تاریخی بیهقی را نوعی گفتمان روایی در شمار آوریم. اگر *تاریخ بیهقی* را گفتمانی روایی به‌شمار آوریم، مرز میان داستان و واقعیت در آن کم‌رنگ می‌شود یا رنگ می‌بازد و گزارش‌های تاریخی، در نظامی نشانه‌شناختی قرار می‌گیرد.

البته، این نظام نشانه‌شناختی فرآیند تولید و درک معنای خاص خود را دارد و از اصول نشانه‌ای سازمند خود تبعیت می‌کند. ازاین‌حیث، رویکرد نشانه‌شناختی می‌تواند لایه‌هایی پنهان از گزارش‌های بیهقی از خاندان غزنوی را برملا کند. برای نمونه، مربع معناشناختی گرماس می‌تواند از تضادها، تقابل‌ها و از اصلی موجود در گفتمان حاکم بر *تاریخ بیهقی* پرده بردارد و جلوه‌هایی از گفتمان ایدئولوژیک حکومت غزنویان را نشان دهد. وایت می‌نویسد:

> صرف اینکه گزارش تاریخی با رخدادهای واقعی سروکار پیدا کند، کفایت نمی‌کند و صرف اینکه گزارش تاریخی رخدادها را به‌صورت گاه‌شمارانه، چنان‌که در واقعیت رخ داده‌اند، مرتب کند، بازهم کفایت نمی‌کند. رخدادها نه‌فقط باید در چارچوب گاه‌شمارانهٔ اصلی خود ثبت‌وضبط شوند، باید به روایت هم درآیند؛ یعنی واجد ساختاری باشند و نظم‌ونسقی در معنا داشته باشند که درحالت توالی صرف ندارند (وایت، ۱۹۸۷: ۵).

این امر به‌تمامی در بخش‌هایی از *تاریخ بیهقی* مصداق دارد. *تاریخ بیهقی* ازاین‌حیث که گزارش‌های تاریخی غزنویان را به روایت درآورده و ساختار روایی به آنها داده است، از تاریخ صرف، از گاه‌شماری صرف و از وقایع‌نگاری صرف بیرون می‌آید و وارد حیطهٔ داستان‌بودگی[۱۲] می‌شود. اگر، به‌تعبیرکروچه (به‌نقل از وایت، ۱۹۸۷: ۵)، پای روایت در میان نباشد، تاریخ هم شکل نمی‌گیرد. به‌سخن بهتر، تاریخ و در اینجا *تاریخ بیهقی*، تاریخ است؛ چون به جامهٔ روایت درآمده است و از دید بیهقی، تاریخ روایت «عجایب در پرده است» (وایت، ۱۹۸۷: ۱۶۹) و عجایب در اینجا با نقل رخدادهای شگرف و خواندنی مترادف است. این ساختار روایی گاه تراژیک می‌شود و گاه به کمدی می‌گراید. برای نمونه، داستان زندگی امیرمسعود یک‌سره ساختاری تراژیک دارد. امیرمسعود، در مقام قهرمان داستانی ده‌ساله، در ابتدا هرچه دارد کامیابی است و هر رخداد به نفع او پایان می‌یابد، اما آن‌گاه که بخت از او، به‌سبب تیره‌بختی‌ها

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

و ظلم‌هایی که بر مردمان روا داشته است، برمی‌گردد، هر رخداد جزئی به انبوهی مشکل بدل می‌شود و چنان می‌شود که آن قهرمان پُرجاه و جبروت پس از تن‌دادن به آن شکست مفتضحانه در دندانقان، به آن سرنوشت شوم و تراژیک دچار می‌شود که البته نقص تراژیک او همان کنش‌های بدخواهانه و غرور اوست و چه داستانی تراژیک‌تر از داستان این مرد در تاریخ‌نگاری استادانهٔ بیهقی.

نکتهٔ دیگر اینکه، در *تاریخ بیهقی*، اگر خواسته باشیم از زبان وایت استفاده کنیم، رخدادهای مربوط به غزنویان واقعی است؛ نه به‌سبب اینکه در برهه‌ای از تاریخ ایران رخ داده است و افراد واقعی و تاریخی را دربرمی‌گیرد، بلکه به‌سبب اینکه، «امروز» که بیهقی، به‌قول خودش، این تاریخ می‌نویسد، «از این جماعت عده‌ای بیش نمانده‌اند» و بیهقی سرگذشت آنها را فرایاد می‌آورد و ثانیاً و ازهمه‌مهم‌تر، این فرایادآوری، نظم‌ونسق روایت داستانی به خود گرفته است. هنر بیهقی این است که از رهگذر تحمیل انسجام روایی به گزارش‌های تاریخی، به آنها فرم و ساختار روایی بخشیده و ازاین‌حیث این گزارش‌ها را واجد اصالت کرده است. به‌دیگرسخن، اصالت گزارش تاریخی به اصیل‌بودن خود رخداد و نیز به این نیست که در برهه‌ای زمانی رخ داده است، بلکه اصالت روایت تاریخی به شکل و ساختار روایی آن است. ازاین‌رو، هنر بیهقی این است که تاریخ را که به‌تعبیر وایت به گفتمان امر واقع تعلق دارد، به داستان که به گفتمان امر خیالی تعلق دارد بدل کرده است. درمجموع، همهٔ بحث این است که گزارش‌های *تاریخ بیهقی* از گفتمان امر واقع، که همان سرگذشت خاندان غزنوی است، به روایت داستانی تبدیل شده است که به گفتمان امر خیالی تعلق دارد؛ یعنی واجد مشخصات روایت داستانی ازقبیل آغازها، میانه‌ها و پایان‌هاست. بااین‌حال، به‌نظر می‌رسد که آنچه هایدن وایت ادعا می‌کند، به زبانی بیش‌وکم متفاوت در کتاب‌ها و منابع روایت‌شناختی نیز آمده است و در بادی امر به‌نظر می‌رسد که آنچه وایت دربارهٔ روایت می‌گوید، با آنچه روایت‌شناسان این حوزه مطرح می‌کنند، وجه مشترک دارد. با اندکی دقت، می‌توان دریافت که همهٔ بحث وایت در پیونددادن روایت به تاریخ و بررسی همبستگی روایت با تاریخ یا تاریخ با روایت است. این نگاه در آثار روایت‌شناسان (روایت‌شناسان دست‌کم ساختارنگر) کمتر به معاینه درآمده است. دودیگر اینکه، وایت می‌کوشد که از رهگذر بررسی این نسبت، به فضاهای گفتمانی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

شکل‌گیری اثر تاریخی‌روایی نیز اشاره کند که باز در رویکرد روایت‌شناسان کمتر محلی از اعراب دارد. سه‌دیگر، و ازهمه‌مهم‌تر، اینکه، وایت تاریخ را گذار از امر واقع به امر خیالی-داستانی می‌داند. روایت‌شناسان کمتر دربارهٔ نسبت میان امر واقع، امر داستانی و امر نمادین بحث کرده‌اند. هرچند نباید از یاد برد که رویکرد وایت با رویکرد عام روایت‌شناختی هم‌پوشانی‌هایی نیز دارد. در ادامه، به برخی ویژگی‌های تاریخ روایی به‌مثابهٔ روایت داستانی برساخته، که مرز مشترک رویکرد وایت و روایت‌شناسان است، به‌اختصار اشاره می‌شود.

ساختار گفتمان روایت در *تاریخ بیهقی*

اگر، بنا به‌نظر وایت، بپذیریم که *تاریخ بیهقی* گذار گفتمان واقعی به گفتمان خیالی/ داستانی/ روایی است، این گفتمان روایی ویژگی‌های روایی خاص خود را دارد که در روایت‌شناسی نیز مطرح می‌شود. در روایت‌شناسی، مراد از گفتمان، معنای مصطلح در زبان‌شناسی و تحلیل گفتمان نیست و بیشتر متنی روایی و برساخته در نظر است (ازاین‌حیث، رویکرد وایت با رویکرد روایت‌شناسان مرز مشترک دارد). اما، چون این متن برساخته در خلأ ایجاد نمی‌شود و با زمینه و بافت شکل‌گیری خود ارتباط دارد و در تعاملی پویا با مخاطب قرار دارد، معنای متداول آن هم دور از ذهن نمی‌تواند باشد (این نکتهٔ تمایز وایت از روایت‌شناسان است)؛ چه، اگر فضای غالب در *تاریخ بیهقی* را در مقام متنی برساخته متعلق به عصر غزنویان بدانیم، که در اصل این‌گونه است، این فضای غالب در مقام فضایی گفتمانی تلقی می‌شود که ممکن است به شکل‌گیری و خلق متون مختلف منجر شود و هریک از این متون نیز بازتاب فضایی گفتمانی محسوب شوند (این‌فضای گفتمانی همان است که در رویکردهای روایت‌شناختی دست‌کم ساختارنگر مغفول مانده است). ازاین‌رو، عصر غزنوی را می‌توان گفتمانی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تلقی کرد که متن *تاریخ بیهقی* از محصولات نوشتاری آن است و بدیهی است بیهقی نیز در همین فضای گفتمانی و زیر سیطرهٔ ایدئولوژی مسلط این عصر تاریخ خود را نگاشته است. ازاین‌حیث، بیهقی تاریخ خود را هم له و هم علیه این گفتمان نوشته است. درمجموع، متن *تاریخ بیهقی* محصول گفتمان خاص سیاسی غالب در عصر غزنویان و بازتاب‌دهندهٔ ویژگی‌های این گفتمان است، چه در پرده و چه بر پرده. حال، تاریخ‌نگار و به‌طریق اولی، ناقد می‌تواند ازطریق تحلیل متن به راهکارهای آشکار و نهان

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

نویسندگان/تاریخ‌نگاران در پرداختن به این گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های مسلط بپردازد. بی‌آنکه بخواهیم مکررات را تکرار کنیم، الگوی ارتباط روایی در *تاریخ بیهقی* را می‌توان به‌تبعیت از چتمن (۱۹۷۸: ۱۵۱) درقالب نمودار زیر ترسیم کرد:

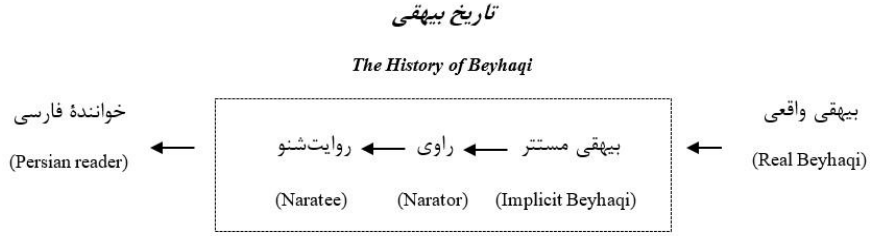

نمودار ۱: الگوی ارتباط روایی *تاریخ بیهقی* بر اساس دیدگاه چتمن

Chart 1: Narrative relation pattern in *the History of Beyhaqi* based on Chatman's theory

به‌طور خلاصه، بیهقی تاریخی/ واقعی کسی است که متن/ تاریخ مسعودی را نوشته است (مثل تمام نویسندگان واقعی)؛ خوانندهٔ واقعی، خواننده‌ای است که این تاریخ را می‌خواند (مثل من، شما و دیگری). بیهقی مستتر تصویر ثانویهٔ بیهقی واقعی است و هم‌اوست که بار معنایی و ایدئولوژیک روایت برساخته‌اش از تاریخ مسعودی متوجه اوست. خوانندهٔ مستتر یا آرمانی کسی است که بیهقی واقعی به‌هنگام نگارش تاریخ خود تصویری از او در ذهن دارد و در سراسر تاریخ، مستقیم و غیرمستقیم، او را مخاطب قرار می‌دهد. راوی کسی است که نقل حوادث را برعهده دارد که در اینجا خود بیهقی و دبیران و کاتبان و قوالانی را شامل می شود که در کار روایتگری هستند. روایت شنو نیز کسی است که خطاب راوی/راویان با اوست. در اینجا، *تاریخ بیهقی* محصول مشترک بیهقی تاریخی و بیهقی مستتر برای خوانندهٔ مستتر/آرمانی و خوانندهٔ تاریخی و معاصر فارسی است.

ازمنظری دیگر، روایت شناسی وجوه مختلف *تاریخ بیهقی* در چندین مقاله و کتاب آمده است که در پیشینهٔ بحث به برخی از این منابع اشاره شد. در اینجا، وایت البته به بررسی این وجوه نمی‌پردازد و توجه به این وجوه، وجه ممیز رویکرد روایت شناسان با رویکرد وایت است، هرچند در هیچ منبع مشخصی هم به‌طور جداگانه به این وجوه به‌مثابهٔ وجوه توافق‌شده میان روایت‌شناسان اشاره نشده است.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

آغازگاه *تاریخ بیهقی*

روال کار بیهقی گاه حکم می‌کند که از آنچه بعدها قصد دارد به‌تفصیل بیان کند، فشرده و موجز سخن بگوید که در روایت‌شناسی از آن به بند آغازین[۱۳] تعبیر می‌کنند. بیهقی به خواننده اجازه می‌دهد شمه‌ای کلی از رخدادهای پیش‌رو را در ذهن خود تصور کند. این بند آغازین، بعداً بسط و توسعه می‌یابد؛ برای نمونه، در ابتدای ذکر وزارت امیرمسعود می‌نویسد:

> و آنچه بر دست امیرمسعود رفت در ری و جبال تا آن‌گاه که سپاهان بگرفت، تاریخ آن را بر اندازه براندم در بقیّت روزگار پدرش امیرمحمود، و آن را بابی جداگانه کردم، چنان‌که دیدند و خواندند. و چون مدت ملک برادرش امیرمحمد به‌پایان آمد و وی را به قلعت کوهتیز بنشاندند، چنان‌که شرح کردم و جواب نامه‌ای که به امیرمسعود نبشته بودند باز رسید، فرمود تا به هرات به درگاه حاضر شوند و ایشان بسیج رفتن کردند، چگونگی آن و به‌درگام‌رسیدن را به‌جای ماندم که نخست فریضه بود راندن تاریخ مدت ملک امیرمحمد که در آن مدت امیرمسعود چه کرد تا آن‌گاه که از ری به نشابور رسید و از نشابور به هرات، که اندرین مدت بسیار عجایب بوده است و ناچار آن را ببایست نبشت تا شرط تاریخ تمامی به‌جای آید. اکنون، پیش گرفتم آنچه امیرمسعود، رضی‌اللّـه عنه، کرد و بر دست وی برفت از کارها در آن‌مدت که پدرش امیرمحمود گذشته شد و برادرش امیرمحمد به غزنین آمد و بر تخت ملک نشست تا آن‌گاه که او را به تگیناباد فروگرفتند تا همه مقرر گردد و چون ازین فارغ شوم، آن‌گاه به سر آن بازشوم که لشکر از تگیناباد سوی هرات بر چه جمله بازرفتند و حاجب بر اثر ایشان و چون به هرات رسیدند، چه رفت و کار امیرمحمد به کجا رسید آن‌گاه که وی را از قلعت تگیناباد به قلعت مندیش برد بگتگین حاجب و به کوتوال سپرد و بازگشت (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۱).

حضور بیهقی تاریخی در نقل رخدادها

پیداست بیهقی در لحظهٔ وقوع بسیاری از رخدادها حضور نداشته و این رخدادها را از اقوال مختلف شنیده یا در منابع و تواریخ مختلف دیده است، اما با مهارت و تردستی فراوان و در مقام راوی برون‌داستانی همه‌چیزدان و همه‌جارو و همه‌جابین، این رخدادها را به‌گونه‌ای روایت کرده که به صحنه‌های نمایشی و دراماتیک پر از حس تعلیق و دلهره بدل شده است. او رخدادها را چنان جذاب می‌پردازد که خواننده گویی هم‌اکنون شاهد رخدادهاست؛ برای

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

نمونه، در حملهٔ عده‌ای شورشی به رهبری یکی از بازماندگان آل‌بویه به شهر ری، رخدادها با توان روایی و بلاغی بسیار روایت می‌شوند:

> مشتی غوغا و مفسدان که جمع آمده بودند، مغرور آل‌بویه را گفتند: «عامه را خطری نباشد، قصد باید کرد که ما تا دوسه‌روز ری را به‌دست تو دهیم». بوق بزدند و آهنگ ری کردند. و حسن سلیمان و اعیان ری چون خبر یافتند که مخالفان آمدند، رفتند با آن مردم که گرد کرده بودند و مردم دیگر که می‌رسید در آن مدت که رسول آمده بود و بازگشته. چون به یکدیگر رسیدند ـو به شهر نزدیک بودندـ حسن سلیمان گفت: این مشتی اوباش‌اند که پیش آمدند از هرجایی فراز آمده، به یک ساعت از ایشان گورستانی توان کرد. نزدیک ایشان رسولی باید فرستاد و حجت گرفت تا اگر بازنگردند ما نزدیک خدای، عزّوجل، معذور باشیم در خون‌ریختن ایشان. اعیان ری خطیب را نامزد کردند و پیغام دادند سوی مغرور آل‌بویه و گفتند مکن و از خدای، عزّوجل، بترس و در خون این مشتی غوغا که فراز آورده‌ای مشو و بازگرد که تو سلطان و راعی ما نیستی (بیهقی، ۱۳۶۸: ۳۵).

ساختار روایتگری در *تاریخ بیهقی*

نوع روایتگری بیهقی به‌گونه‌ای است که شرح ماوقع از تاریخ‌نگاری صرف رخدادهای واقعی، چنان‌که در گزارش‌های تاریخی مرسوم است، به دورمی‌افتد و به روایتگری امر داستانی نزدیک می‌شود. آنچه *تاریخ بیهقی* را از تاریخ‌نگاری صرف به روایتگری داستانی بدل می‌کند، مرهون چند مؤلفه است: ادبیت[۱۴] در معنای فرمالیستی کلمه، که از زبان خشک گزارش تاریخی خودکارشدگی را برمی‌دارد و نوعی آشنایی‌زدایی زبانی ایجاد می‌کند؛ رخدادگی[۱۵] در معنای روایت‌شناختی، که گزاره‌های صرف تاریخی را که با امر بودن سروکار دارند به کنش‌های روایی که با شدن سروکار دارند و از همه مهم‌تر مجموع چند کنش درقالب رخداد بدل می‌کند؛ یعنی امری که در زمان رخ می‌دهد و حالتی را به حالت دیگر تغییر می‌دهد؛ روایتمندی[۱۶] که پیامد رخدادگی است و به میزان نقل‌شوندگی[۱۷] رخدادها بستگی دارد. ازجمله ویژگی‌های ادبیت زبان بیهقی این است که «فابولا» را، یعنی آنچه در اصل واقعاً رخ داده و مشتمل بر شرح وقایع مبارزهٔ اهالی ری با شورشیان است، از رهگذر غریبه‌سازی نه‌فقط زبان (از راه استخدام لغات و عبارات تازه)، بلکه ازطریق غریبه‌سازی رخدادها به «سیوژه» بدل کرده است. به‌دیگرسخن، بیهقی در تبدیل فابولا به سیوژه، امر تاریخی را به امر

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

مشاهده‌پذیر و ادراک‌شدنی[۱۸] بدل می‌کند و در این‌راه از ویژگی‌های روایتگری، یعنی زمانمندی،[۱۹] مکانمندی،[۲۰] بلورستگی اشیاء و اجزای صحنه یا همان شیءشدگی، همه‌چیزدانی،[۲۱] همه‌جابودگی[۲۲] و همه‌چیزبینی (که از رهگذر زاویهٔ دید راوی نویسنده‌محور[۲۳] و دقیق‌تر، کانونی‌شدگی، حاصل آمده)، ایجاد چندصدایی (البته نه در معنای سفت‌وسخت باختینی کلمه) و بازنمایی گفتار و کمتر افکار افراد حاضر در صحنه در مقام شخصیت‌های اصلی، فراوان بهره گرفته است. اگر بخواهیم از واژگان ارسطو استفاده کنیم، هنر بیهقی تبدیل لوگوس/کلام[۲۴] به میتوس[۲۵] یا روایت در معنای نقل رخدادهای به‌هم‌پیوسته است. فابولا خود کنش یا مجموعه کنش‌هایی است که درواقع رخ داده و سیوژه چگونگی دریافت این مجموعه کنش‌ها از رهگذر روایتگری بیهقی است.

بیهقی، در تاریخی که می‌راند، از چندین شگرد و راهکار برای بازنمایی روایی گفتمان تاریخ‌مدار خود استفاده می‌کند. به برخی از این شگردها ازجمله ادبیت، رخدادگی و نقل‌شوندگی اشاره کردیم. شگرد دیگر گریززدن است. میثمی (۱۹۹۳) گریززدن را از مشخصات سبکی بیهقی می‌داند. بازگشت به رخدادهای گذشته و استفاده از روایت‌های میان‌افزود ازجملهٔ این گریززدن‌ها محسوب می‌شود. والدمن (۱۳۷۵: ۸۷-۸۸) معتقد است بیهقی کل کتاب را کلیتی به‌هم‌پیوسته می‌داند، اما در این ساختار کلی، از رهگذر بازگشت به گذشته، حکایات و وقایعی را ذکر می‌کند. این وقایع را با اشعار و حکایات اخلاقی همراه می‌کند و درنهایت پند می‌دهد و دوباره به خط سیر اصلی باز می‌آید. میثمی (۱۹۹۳) به‌نقل از والدمن این گریزها را شکلی از تقیه (از اصول شیعه) می‌داند.

روایتگری شفاهی در *تاریخ بیهقی*

منظور از این نوع روایتگری، روایتگری تاریخ با استناد به اقوالی است که بیهقی از این و آن شنیده و خود بنا به دلایلی در صحنه حضور نداشته و از نزدیک شاهد رخدادها نبوده است. البته، در اینجا پای راوی معتمد و نامعتمد هم به‌میان می‌آید: اینکه تا چه اندازه این راویان و نقالان و قوالان شفاهی معتمد یا نامعتمدند. در سرتاسر *تاریخ بیهقی* این شنیدن از قوالان و دبیران بسیار است. بااین‌حال، به‌نظر می‌رسد بیهقی ذکر و قول این راویان شفاهی را شنیده است، اما نظم‌ونسق و تبویب روایی رخدادها جملگی از خود اوست. به‌عبارت‌دیگر، بیهقی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

تاریخ‌نگاری روایی خود را از دید راویان شفاهی، اما از زبان و خامهٔ خود بیان می‌کند. این کانونی‌گران متعددند که نقل متکثر آنها از زبان بیهقی تاریخ‌نگار به وحدت و انسجام و پیوستگی می‌رسد؛ برای نمونه، در بخشی از مجلد پنجم، که آغاز کتاب *تاریخ بیهقی* است و پیداست ادامهٔ مطالبی است که پیشتر نگاشته شده‌اند، بیهقی احوال امیرمحمد فرزند سلطان محمود را از قول یکی از قوالان ذکر می‌کند:

> از عبدالرحمن قوال شنیدم، گفت: امیرمحمد روزی دو سه چون متحیری و غمناکی می‌بود، چون نان می‌بخوردی قوم را بازگردانیدی. سوم‌روز احمد ارسلان گفت: زندگانی خداوند دراز باد، آنچه تقدیر است ناچار بباشد. در غمناک‌بودن بس فایده نیست. خداوند بر سر شراب و نشاط بازشود که ما بندگان می‌ترسیم که او را سودا غلبه کند، فالعیاذ باللّـه، و علتی آرد (بیهقی، ۱۳۶۸: ۵).

روایتگری بیهقی با نقالی و قوالی عبدالرحمن به‌نیکویی به‌هم می‌آمیزد؛ به‌گونه‌ای که جداکردن این دو نوع روایت کاری بس سخت و البته بی‌ثمر است؛ ازاین‌رو، که نحوهٔ روایتگری بیهقی این اجازه را نمی‌دهد که نقل قوال از نقل بیهقی بازشناخته شود و هنر بیهقی نیز همین است و همین است که تاریخش را به «دیبای خسروانی»، «روضهٔ رضوانی» و به‌تعبیری زیبا، *دیبای دیداری* بدل کرده است. البته، این ابهام در جداسری قول شفاهی قوال و نقل مکتوب بیهقی می‌تواند بازتاب اوضاع و دورهٔ خاص تاریخی زمان بیهقی هم باشد که یاحقی در مقدمهٔ روشنگرانهٔ خود این امر را «نتیجهٔ عبور از عصر صراحت لهجه به دوران مجامله و زبان‌بازی و ابهام و ایهام» (یاحقی و سیدی، ۱۳۷۹: ۲۷) دانسته است.

گاه نیز در استفاده از نقل شفاهی، پای نامه‌ای بازمی‌شود که از دیگری رسیده است. بحث این است که بیهقی، برای نمونه، در ذکر وفات سلطان‌محمود، خبر درگذشت را پس از آمدن امیرمسعود از هرات به بلخ و یک‌رویه‌گشتن کارها، از طاهرِ دبیر می‌شنود. ادامهٔ ماجرا از زبان طاهرِ دبیر نقل می‌شود، اما در ادامه، پای نامه‌ای به‌میان می‌آید. خط از آنِ عمهٔ امیرمسعود، یعنی حرّهٔ خُتّلی، است، اما پیدا نیست نحو کلام و روایت از آنِ عمه باشد. ابتدا، اصل ماجرا:

> از خواجه طاهر دبیر شنودم، پس‌ازآنکه امیرمسعود از هرات به بلخ آمد و کارها یکرویه گشت، گفت چون این خبرها به سپاهان برسید، امیرمسعود چاشتگاه این‌روز مرا بخواند و خالی کرد و گفت پدرم گذشته شد و برادرم را به تخت ملک خواندند. گفتم خداوند را بقا باد. پس

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

ملطفهٔ خود به من انداخت، گفت بخوان. بازکردم، خط عمتش بود، حرّهٔ ختّلی، نبشته بود که خداوند ما، سلطان‌محمود، نماز دیگر روز پنجشنبه هفت‌روزمانده بود از ربیع‌الاخر گذشته شد، رحمه‌اللّـه، و روز بندگان پایان آمد و من با همهٔ حرم به‌جملگی بر قلعت غزنین می‌باشیم و پس‌فردا مرگ او را آشکارا کنیم و نماز خفتن آن پادشاه را به باغ پیروزی دفن کردند و ما همه در حسرت دیدار وی ماندیم که هفته‌ای بود تا که ندیده بودیم. و کارها همه بر حاجب‌علی می‌رود و پس از دفن سواران مسرع رفتند هم در شب به گوزگانان تا برادر محمد به‌زودی اینجا آید و بر تخت ملک نشیند و عمّات به‌حکم شفقت که دارد بر امیر فرزند، هم در این‌شب به‌خطّ خویش ملطّفه‌ای نبشت و فرمود تا سبک‌تر دو رکابدار را که آمده‌اند پیش ازین به چند مهم نزدیک امیر، نامزد کنند تا پوشیده با این ملطّفه از غزنین بروند و به‌زودی به جایگاه رسند. و امیر داند که از برادر این‌کار بزرگ برنیاید و این خاندان را دشمنان بسیارند و ما عورات و خزائن به صحرا افتادیم، باید که این‌کار به‌زودی به‌دست گیرد که ولی‌عهد پدر است و مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است و دیگر ولایت بتوان گرفت که آن‌کارها که تا اکنون می‌رفت، بیشتر به‌حشمت پدر بود و چون خبر مرگ وی آشکارا گردد، کارها از لونی دیگر گردد و اصل غزنین است و آن‌گاه خراسان و دیگر همه فرع است تا آنچه نبشتم، نیکو اندیشه کند و سخت به‌تعجیل بسیج آمدن کند تا این تخت ملک و ما ضایع نمانیم و به‌زودی قاصدان را بازگرداند که عمّات چشم به‌راه دارد و هرچه اینجا رود، سوی وی نبشته می‌آید (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۱-۱۲).

در اینجا، دو احتمال مطرح می‌شود: یا طاهرِ دبیر عینِ نامه را در اختیار بیهقی گذاشته و خط و رسم از عمه است نه از بیهقی؛ یا اینکه بیهقی مفاد و محتوای نامه را از زبان طاهر شنیده، سپس، با هنر و بیان خود آن را به‌گونه‌ای که در تاریخش آمده، در اختیار خوانندگان قرار داده است. خواننده این روایت را ازطریق نامهٔ عمهٔ امیرمسعود از زبان طاهرِ دبیر و به روایت شخص بیهقی می‌خواند. سطوح روایی گوناگونی هم در کار است: بیهقی در مقام راوی برون‌داستانی در سطح داستانی ایستاده؛ همان سطحی که طاهرِ دبیر در آن قرار دارد. طاهر دبیر، در مقام راوی درون‌داستانی، نامهٔ عمهٔ امیرمسعود را نقل شفاهی می‌کند. به‌تعبیر دیگر، عمه، در مقام راوی میان‌داستانی، نامه‌ای برای امیرمسعود نگاشته؛ طاهرِ دبیر، در مقام راوی سطح داستانی، که جهان داستانی‌اش دورهٔ حکومت غزنویان است، مفاد نامه را برای بیهقی،

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

در مقام راوی برون‌داستانی، می‌خواند. درواقع، بیهقی در این جهانِ داستانی قرار ندارد؛ چون خود شاهد ماجراها نبوده است.

روایتگری شیءمحور

یکی دیگر از جنبه‌های روایتگری *تاریخ بیهقی*، که آن را از گزارش صرف تاریخی چنان‌که در تاریخ‌های دیگر مرسوم است به نوعی تاریخ‌نگاری داستانی بدل می‌کند که در زمانهٔ خود یکّه و ممتاز است، توجه ویژهٔ بیهقی به روایتگری شیءمحور، یعنی توجه به تمام اجزاء و اشیائی است که تاریخ را از نگاه اسطوره‌ای، افسانه‌ای و حماسی، به تاریخ‌نگاری زمانمند و مکانمند بدل می‌کند. توجه بیهقی به توصیف اشیاء و پدیده‌ها، که در جای‌جای کتاب پراکنده است، هم توجه به امور جزئی را سبب می‌شود که لازمهٔ تاریخ‌نگاری روایی است که به جزئیات اهمیت می‌دهد و آن را از گزارش‌های حماسی، اسطوره‌ای و افسانه‌ای متمایز می‌کند، هم اینکه پرداختن به این جزئیات هرچه بیشتر *تاریخ بیهقی* را به تاریخ‌نگاری روایی یا داستانی که ساخته و پرداختهٔ ذهن وقاد بیهقی است نزدیک می‌کند. بیهقی با وسواسی بی‌نظیر این اشیاء و پدیده‌ها را توصیف می‌کند. نیک می‌دانیم اشیاء چندین کارکرد در روایت دارند: گاه نقش‌های نمادین ایفا می‌کنند؛ گاه در خدمت پیشبرد کنش پیرنگ قرار می‌گیرند؛ گاه برای پرکردن فضا و پس‌زمینهٔ صحنه استفاده می‌شوند. درمجموع، روایتگری شیءمحور از ابزارهای تبدیل تاریخ‌نگاری صرف به روایتگری داستانی است. به‌تعبیر بهتر، در تاریخ‌نگاری روایی است که توجه به جزئیات مهم می‌شود. به‌نظر می‌رسد، چنان‌که احمدی (بی‌تا) نیز تصریح می‌کند، تا پیش از بیهقی، آنچه در ایران رایج بوده، بیشتر اسطوره‌آفرینی، حماسه‌سرایی و افسانه‌گویی بوده و کمتر تاریخ‌نگاری درنظر بوده است. احمدی (بی‌تا: ۴۱۱-۱۲) می‌نویسد: «جامعهٔ ایرانی تا پیش از طبری و بیهقی تاریخ‌نگاری ندارد. *شاهنامه*... نوعی حماسه‌سرایی و نقالی است... این تطور در غرب نیز رایج است. در یونان، تاریخ‌نگاری نه با آثار هومر، بلکه با هرودوت آغاز می‌شود».

روایتگری شیءمحور با توصیف جزئی صحنه از گزارش دقیق و جزئی امور سیاسی مربوط به سلاطین شروع می‌شود تا به توصیفات دیگر می‌رسد. بیهقی در تاریخ خود، به مناسبت‌های مختلف، از توجه به جزئیات و اشیاء موجود در صحنه غافل نمی‌ماند و هرازگاه دربارهٔ اسباب و اثاثیهٔ منازل، لباس و پوشاک مردم، غذاخوردن و معماری خانه‌ها و قصرها اطلاعاتی در

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

اختیار خواننده قرار می‌دهد. کمترین نفع این اشارات این است که تاریخ‌نگاری از حیطهٔ اسطوره‌پردازی، افسانه‌سرایی و حماسه‌سرایی به عرصهٔ تاریخ‌نگاری روایی و داستانی میل می‌کند. کاربرد واژگانی ازقبیل صفه، خضراء، طارم، قبه، خیش‌خانه، دکان، گنبد، میدان، باغ، قلعت، چارطاق، سرای، سرایچه، جامه‌خانه، ستورگاه، رباط، دهلیز، گلشن، حوض، فواره، صحن، تنور و جز اینها، نیز در خدمت همین منظور است.

نتیجه‌گیری

نکتهٔ مهم دربارهٔ روایتگری *تاریخ بیهقی* این است که شاید بتوان رخدادها را براساس تاریخ یا گزارش صرف یا روایت و نقل‌شوندگی رخدادهایی که داستان را برمی‌سازند، در نموداری نشان داد. به‌دیگرسخن، هرچه از گزارش صرف تاریخی حوادث یا امر واقعی در *تاریخ بیهقی* فاصله می‌گیریم و به امر داستانی نزدیک می‌شویم، تغییر نیز در رخدادها دیده می‌شود؛ ازاین‌رو، شاید بتوان الگویی ساختاری برای این گذار ترسیم کرد: گذار از ساختارهای روایت‌ناشده به‌سمت رخدادهای حادث‌شده و از حوادث پُررخداد به‌سمت رخدادهای روایت‌شدهٔ جزئی و غیرمهم و از ساختارهای روایت‌شدهٔ جزئی به ساختارهای روایت‌شدهٔ پُررخداد. براین‌اساس، می‌توان *تاریخ بیهقی* را در دو قطب پیوستاری از گزارش صرف تاریخی با کمترین امر داستانی و بیشترین امر واقعی، به‌سمت روایتگری داستانی با بیشترین امر داستانی و کمترین امر واقعی طیف‌بندی کرد.

پی‌نوشت

1. fiction/nonfiction
2. Formism
3. Organicism
4. Mechanism
5. Contextualism
6. Anarchism
7. Conservatism
8. Radicalism
9. Liberalism
10. prefigures
11. domain
12. Fictionality
13. Incept
14. literariness

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

15. eventfullness
16. narrativity
17. tellability
18. percipyable
19. temporality
20. spatiality
21. omniscience
22. omnipresence
23. narratorial
24. λογος
25. μειυθος

منابع

احمدی، کاوه (بی‌تا) *آثار، تاریخ و تبار بیهقی*. بی‌جا: بی‌نا.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۶۸) *تاریخ بیهقی*. تصحیح فیاض، با توضیحات خلیل خطیب‌رهبر. تهران: سعدی.

جهاندیده، سینا (۱۳۷۹) *متن در غیاب استعاره: بررسی ابعاد زیباشناختی تاریخ بیهقی*. رشت: چوبک.

حری، ابوالفضل (۱۳۸۹) «همبستگی سطوح روایت و فراکارکردهای هلیدی در داستان حسنک وزیر». *ادب‌پژوهی*. شمارهٔ ۱۲: ۶۹-۸۷.

حسین‌پناهی، فردین (۱۳۹۰) «بررسی تقابل حقیقت و واقعیت در تاریخ بیهقی برمبنای تحلیل گفتمان». *جستارهای ادبی*. شمارهٔ ۱۷۳: ۹۹-۱۲۲.

راغب، محمد (۱۳۹۴) «نقش گسست‌های زمانی در اعتبار راوی در نیمهٔ نخست تاریخ بیهقی». *مطالعات تاریخ اسلام*. شمارهٔ ۲۷: ۱۳۹-۱۷۴.

رضی، احمد (۱۳۸۳) «داستان‌وارگی در *تاریخ بیهقی*». *نامهٔ فرهنگستان*. شمارهٔ ۲۳: ۶-۱۹.

عبداللهیان، حمید (۱۳۷۵) «نگاهی به جنبه‌های داستان‌نویسی در تاریخ بیهقی». *ادبیات داستانی*. شمارهٔ ۴۱: ۹۸-۱۰۴.

میلانی، عباس (۱۳۷۲) «تاریخ در *تاریخ بیهقی*». *ایران‌شناسی*. شمارهٔ ۲۰: ۷۲۰-۷۲۱.

میلانی، عباس (۱۳۷۸) *تجدد و تجددستیزی در ایران*. تهران: آتیه.

والدمن، رابینسون (۱۳۷۵) *زمانه و زندگی و کارنامهٔ بیهقی*. ترجمهٔ منصوره اتحادیه. تهران: تاریخ ایران.

یاحقی، محمدجعفر و مهدی سیدی (۱۳۷۹) *دیبای دیداری*. تهران: جامی.

یاوری، حورا (۱۳۸۰) «تأملی در ساختارهای روایی و نقش روایت‌های افزوده در تاریخ بیهقی». *ایران‌شناسی*. شمارهٔ ۴۹: ۱۱۷-۱۳۸.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]

Chatman, Seymour (1978) *Story & Discourse: Narratve structure in fiction and film*. Cornel University Press.

Amirsoleimani, Soheila (1999) "Truths and Lies: Irony and Intrigue in the Tārīkh-i Bayhaqī". *Iranian Studies*. Vol. 32. No. 2. pp. 243-259.

Meisami, J. S. (1993) "The Past in Service of the Present: Two Views of History in Medieval Persia". *Poetics Today*. Vol. 14. No. 2. pp. 247-275.

Melville, Charles (Ed.) (2012) *Persian Historiography* (vol. X). London: I. B. Tauris & Co Ltd.

Waldman, M. R. (1980) T*oward a Theory of Historical Narrative: A Case Study in Perso-Islamicate Historiography*. Columbus: Ohio State University Press.

White, Hayden (1987) *the content of the form: narrative discourse and historical representation*. Baltimore: The John Hopkins University Press.

White, Hayden (1973) *Metahistory*.The Historical Imagination in Nineteenth-century Europe. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-08-25]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1400.8.21.1.0]